

درس چهارصد و یازدهم: صوت ۴۳۳

کلام مرحوم آخوند در بقاء یا عدم بقاء تنجّز
تکلیف در ملاقات بعض اطراف شبهه محصوره
(۲)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

در کلام مرحوم آخوند عرض شد که ایشان عدم قدرت بر اتیان را علت برای عدم تنجّز تکلیف دانستند و عرض شد که این مسئله از دو جهت مورد اشکال و مورد خدشه است. اشکال اول بر مبنای خود قوم و اشکال دوم به همان تقریری است که ما در بحث تنجّز و فعلیت عرض کردیم و ترتّب و تعلق تکلیف بر عناوین مصادیق نه بر شخص مصادیق **بما هی مصادیق^{۲۸}**.

نسبت به تقریر اول عدم قدرت بر تکلیف این عدم قدرت بعد از تعلق تکلیف است یا عدم قدرت قبل از تعلق تکلیف به عنوان شرط متأخّر برای عدم تنجّز؟ شکی نیست که قدرت و عدم قدرت بر تکلیف هیچ ارتباطی با تنجّز تکلیف ندارد یعنی مولا در مقام انشاء نفس موضوع را مدّ نظر قرار می دهد و حکم را مترتب بر موضوع می کند منتها عبد در مقام عمل یا قادر بر اتیان هست یا قادر بر اتیان نیست.

وقتی که مولا می گوید: **أكرم العلماء** نفس تصور موضوع علم کافی برای ترتّب وجوب اکرام و تعلق وجوب اکرام است. قدرت بر فعل و عدم قدرت بر فعل این در مقام اتیان خارج است و به مقام انشاء و تنجّز اصلاً کاری ندارد تااینکه ما قدرت بر فعل را شرط برای ترتّب تکلیف و ترتّب حکم بر موضوع بدانیم.

قدرت بر فعل شرط عقلی در مقام خارج

و در مقام اتیان فعلی

قدرت بر فعل شرط عقلی در مقام خارج و در مقام اتیان فعلی است و به مقام انشاء و ملاکات و تعلق حکم بر ملاکات کاری ندارد. یک وقت صحبت در این است که نفس اضطرار موجب عدم تحقق ملاک است، این یک مطلب دیگر است، همان مطلبی است که راجع به آن صحبت شد که خود اضطرار موجب عدم تحقق ملاک وجوب احتراز است همان طوری که موضوعات به واسطه ملاکات خودشان احکامی را به سمت خودشان جذب می کنند، یکی از آن ملاکات ملاک اضطرار است که در مقام تصادم ملاکات، موجب عدم انعقاد حکم

احترازی است.

حکومت احکام ثانویه بر احکام اوّلیه در

مقام تحقق موضوع برای حکم ثانوی

این یک مطلبی است که احکام اوّلیه داریم و احکام ثانویه داریم و احکام ثانویه حکومت بر احکام اوّلیه در مقام تحقق موضوع برای حکم ثانوی دارد ولی صحبت در این است که مرحوم آخوند بحث را بر اضطرار به عنوان **أَنَّهُ مَلَائِكٌ لِلْعَمَلِ وَ لِلْوَجُوبِ** نبرده است بلکه بحث را روی قدرت و عدم قدرت بردند و فرمودند که چون شرط تکلیف قدرت بر فعل است و در مانحن فیه این امر مفقود است پس تکلیفی اصلاً منعقد نخواهد شد. یعنی در مقام تنجّز دیگر تنجّزی نیست چون در مضطرّ إلیه مکلف قادر بر کفّ نیست، قادر بر نهی نیست بلکه مضطر به تناول است.

لذا اشکال بر مرحوم آخوند از این نقطه وارد می شود که قدرت و عدم قدرت شرط متأخّر از مقام انشاء و تنجّز است، چطور شما آن را در سلسله علل تحقق و تعلق احکام می آورید؟! سلسله علل احکام در مقام ملاکات و اسباب محققة موضوع است، نه

در مقام فعل خارجی و اتیان عمل خارجی! شارع
 صلاة را بر هر مکلفی واجب می‌کند؛ **کُلُّ مَكْلَفٍ**
وَصَلَ إِلَى حَدِّ الْبُلُوغِ يَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ یعنی وقتی
 که ملاک برای صلاة را در نظر گرفت حکم به
 وجوب صلاة را بر هر مکلفی مترتب می‌کند. حال
 مکلف در مقام عمل **إِمَّا أَنْ يَكُونَ قَادِرًا أَوْ غَيْرَ قَادِرٍ**
 این یک مطلب دیگری است که این به فعلیت تکلیف
 برمی‌گردد نه به تنجّز تکلیف؛ تنجّز تکلیف معلول
 برای ترتّب سلسله علل طولیه است و قدرت و عدم
 قدرت هیچ ارتباطی اصلاً به مسئله تکلیف و علل
 خارجی ندارد آن مربوط به شرایط خارجی است که
 یکی عقل است، یکی تنبّه است، یکی قدرت است و
 امثال ذلک. این به آنها برمی‌گردد، نه اینکه خود نفس
 قدرت هم بخواهد داخل در سلسله علل قرار بگیرد.
 پس عدم قدرت که مرحوم آخوند در اینجا
 به عنوان علت عدم تنجّز تکلیف در اینجا ذکر کردند
 از اساس اصلاً محلّ اشکال و محل ایراد است. شارع
 در علم اجمالی وقتی که نظر به طرفین علم اجمالی
 می‌کند چه آن مضطرّ إلیه مقدّم بر علم اجمالی باشد

یا متأخر باشد وقتی که نظر به طرفین می کند بر این طرفین آن عنوان خمریت را مشاهده می کند که **إِمَّا أَنْ يَكُونَ هَذَا خَمْرًا** و **إِمَّا أَنْ يَكُونَ هَذَا خَمْرًا** را مشاهده می کند. وقتی که خمریت را در أحدهما مشاهده کرد حکم به اجتناب از خمریت چه بخواهد و چه نخواهد بر او مترتب می شود، دست خود شارع هم نیست چون صرف تحقق مصداق خمریت در خارج استجلاب احتراز و حرمت را می کند منتها مکلف در مقام عمل به واسطه اضطرار قادر بر اتیان یکی نیست خب نسبت به او مفروغٌ عنه است مثل سایر موارد که معفوٌ عنه است مثل اکل میته و شرب نجس و امثال ذلک این هم همین طور است. **«رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ»** که یکی **«ما اضطروا إلیه»** است فکیف به اینکه یکی از اطراف علم اجمالی باشد. همان طور که در نفس خود حرام معین، عدم قدرت و اضطرار موجب عفو و بخشش شارع است نسبت به اطراف علم اجمالی هم همین طور است! دیگر کاسه داغ تر از آش که ما نداریم! اضطرار موجب خروج اطراف علم اجمالی از تحت تکلیف است اما این چه ارتباطی دارد به اینکه حکم اولی از بین برود؟! حالا

که در باب اضطرار این شیء مضطرّ إلیه شد آن حرمت خمر در عالم تنجّز اصلاً به کل از بین می‌رود و هذا یصبحُ ماء خالصاً و ساذجاً یا اینکه نه هذا خمر علی کلّ حال؟! الخمرُ حرامٌ علی کلّ حال لکن فی هذا المورد الشارِعُ یَعْفُو عن هذا الشخص لِلاِضْطِرار؟! به واسطه اضطرار الآن مورد عفو قرار گرفت، اما نه اینکه موضوع متبدّل بشود و خمر ماء بشود! خمر، خمر است.

لذا قبلاً عرض شد وقتی که در باب اضطرار شخص تناول خمر بکند نجاست خمر که از بین نمی‌رود لذا باید برود دهانش را آب بکشد و همین‌طور آثار خمر هم هست حالا چون مضطر است مست نمی‌شود؟! نه خیر، مست هم می‌شود مثل سایر مست‌های دیگر حالا شارع عفو کرده خب عفویش به واسطه اضطرار است.

پس از این نقطه نظر اینکه مرحوم آخوند عدم قدرت را به عنوان یکی از موانع سلسله طولیه علل قرار دادند این اصلاً محلّ ایراد و اشکال است. زیرا سلسله علل طولیه محققة موضوع و همین‌طور معلقه حکم بر موضوع، این مسئله مربوط به تحقق ملاکات

در باب انشاء در باب ملاکات است و هیچ ارتباطی به قدرت مکلف در عالم خارج ندارد. مولا قدرت مکلف را در خارج به هیچ وجه در اکرام علماء ملاحظه نمی کند بلکه او می آید وجوب اکرام را بر عالم می برد منتها در خارج اگر عبد قادر بود **یَجِبُ علیه** اگر قادر نبود **مَعْفُوٌّ عنه** است. مولا به قدرت مکلف کاری ندارد که نگاه کند ببیند این قادر هست یا قادر نیست که اگر قادر نبود از اول حکم عبث خواهد بود و اگر قادر بود حکم صحیح خواهد بود. وجوب اکرام روی عالم می رود. چرا؟ چون ملاک برای وجوب در خارج محقق است و آن احترام علم است و احترام علم واجب است. وقتی می گوید که زید به خصوص را اکرام کن عنوان زیدیت و خصوص زید در اینجا مورد برای اکرام است لذا می گوید که اکرام بکن بعد عقل در مقام امثال می گوید که شرط فعلیت تکلیف قدرت است که او یک مطلب دیگری است که در آن بحثی نداریم. بله، شرط در فعلیت، قدرت است مثل اینکه شرطش تنبّه، یقظه، امکانات، استطاعت و امثال ذلک باشد. شرط فعلیت، نه شرط تنجّز. خب این در تقریر اول

تعلق احکام به عناوین

اما بر تقریر ما که اصلاً به طور کلی احکام روی عناوین رفته‌اند و قدرت هیچ ارتباطی با آنها ندارد، این مسئله هم از اصل و اساس صحت ندارد زیرا اضطرار یک امری نیست که مخالف با آن عنوان در مقام تحقق عناوین باشد. عرض کردیم که حکم روی عنوان رفته است و آن عنوان به حال خودش باقی است و اگر مکلف قادر بر امتثال یکی از مصادیق آن عنوان است خب باید آن را انجام بدهد آن غیر مضطرّ الیه است و اگر مکلف نسبت به مورد دیگر غیر قادر است خب نسبت به آن مورد هم شارع او را عفو می‌کند پس علی‌کلّ حال این مسئله از این دو نظر محلّ خدشه است.

مرحوم آخوند در حاشیه بر فرائد یک عبارتی را ذکر می‌کنند که در بعضی از تقریرات این حاشیه با ختم «منه عَفَى عنه» ذکر شده است احتمالاً این در همان کفایه‌های قدیم هم هست این را من در کفایه مرحوم شیخ علی قوچانی دیدم که مرحوم کمپانی

هم احتمالاً از همان حاشیه مرحوم شیخ علی نقل می‌کند.

تلمیذ: چاپ دیگر هم چاپ شیخ احمد کفایی هست.

استاد: من آن را ندیدم من همین تقریرات شیخ علی قوچانی را داشتم و بسیار مرد فاضلی هم بود و ظاهراً در سن جوانی هم فوت کرد حدود پنجاه و چند سال بود یعنی پیر نبود تقریباً متوسط الحال بود و از افضل شاگردان مرحوم آخوند بود و به سل یا به سرطان ریه مبتلا شده بود. حواشی خیلی کوتاهی دارد ولی بسیار پرمغز است خیلی حواشی پرمغز و خوبی است. در آنجا مرحوم آخوند مسئله را به نحو دیگری مطرح کردند گویا از آن فتوای قبلی خودشان مبنی بر برائت دست برداشتند و قائل به احتیاط شدند.

تبدّل نفس باعث تغیر فتوای مجتهد

این خیلی عجیب است این مسئله برائت یک مسئله مهمی است مسئله عام البلوی است شما ببینید یک مجتهد مثل مرحوم آخوند با آن سعه اطلاع خودش چطور در یک برهه - ایشان شاگرد مرحوم

شیخ بود و از تلامذه خیلی مشخص مرحوم شیخ بود
 - صریحاً حکم به براءت می دهد اما یک مدتی که
 می گذرد کمی که پخته می شود و یک قدری دیدش
 نسبت به مسائل عمیق تر می شود، چطور این عمق و
 حالت احتیاطی که برای انسان در اواخر عمر عارض
 بر نفس می شود می آید در فتوایش اثر می گذارد و
 فتوای او صد و هشتاد درجه عوض می شود! خیلی
 عجیب است! آن موقع که ایشان بر رسائل حاشیه
 می زند خودش اوّل مدرس نجف بود چون بعد از
 مرحوم شیخ خودش حوزه تدریس داشت. مرحوم
 آخوند از شاگردان درجه اول میرزا حسن شیرازی
 بود آن وقت چطور نفس تبدّل حال [پیدا می کند]؟!
 حالا ما کاری به استدلال نداریم و نسبت به استدلال
 خود مرحوم آخوند هم خدشه وارد می کنیم ولی
 بالأخره به نتیجه کار داریم و نتیجه اش احتیاط است
 و احتیاط هم حکم مخالف و مناقض با براءت است.
 مسئله طهارت و نجاست نیست که شما بگویید که
 حالا با سه تا سنگ باید استنجاء کرد یا دوتا سنگ؟!
 یک مسئله زیربنائی را شما می بینید که به این نحوه

یک دفعه تغییر می دهد و به طور کلی عوض می کند.
 این آن شمّ الفقاهه‌ای است که ایشان حالا یک
 مقداری از آن را به دست آورده است؛ کمی از بسیار!
 این آن شمّ الفقاهه‌ای است که شخص نه به واسطه
 زیادی غور در [ادله] بلکه به واسطه تذکیه نفس،
 بر حسب میزان آن تذکیه و تنوّر نفس کم کم به این
 مغزای دین و احکام می رسد آن وقت یک دفعه
 می بینید که فتوا را عوض کرد و فتوا را که عوض کرد
 استدلال را هم عوض می کند و می گوید: دوران
 حکم بین تکلیف محدود و مطلق! خب جناب
 آخوند شما همین را هم دیروز می دانستی ولی دیروز
 این دلیل را در نظر نمی آوردی در عین اینکه
 می دانستی و این دلیل برای تو راجح بود اما امروز
 این دلیل را کنار می گذاری و این را در نظر می آوری!
 قضیه چیست که این که دارد می گوید: دوران حکم
 بین محدود و مطلق ...، این همان حاشیه‌ای که قبلاً
 زد را در ذهنش دارد نه اینکه فراموش کرده است اما
 قضیه چیست که آن را دیگر به حساب نمی آورد و
 می گوید که آن باطل است و فایده ندارد و باید از این
 راه وارد شد؟! چه دگرگونی در نفس پیدا می شود که

نفس به این دلیل مراجعه می کند؟!

یک عبارتی امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه دارد که خیلی عبارت عجیبی است و واقعاً بدن انسان می لرزد وقتی به آن فکر می کند! راجع به عقل فطری و عقل نظری وقتی حضرت صحبت می کند - در کلمات قصار هست:

الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَ لَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ.^۱

خداوند در انسان یک عقل فطری را جبلّی قرار داده است به همان مقداری که عقل در وجود انسان هست به همان مقدار می تواند حقایق را [درک کند] البته انسان می تواند این را تقویت کند و نفس را تجرید کند. لذا شما می بینید که همین فرد قبل از اینکه به یک مقام برسد یک نحوه فتوا می دهد حالا که رفت به یک مقام و پست رسید فتوایش عوض می شود! تو که همان شخص هستی چطور شد؟! این مقام می آید نفس را برمی گرداند و به واسطه

^۱. نهج البلاغة، ج ۱، باب المختار من حکم أمير المؤمنين عليه السلام و يدخل في ذلك المختار من أجوبة مسائله و الكلام القصير الخارج في سائر أغراضه، ص ۵۳۴.

ترجمه: «علم بر دو نوع است: یکی علم مطبوع و علمی که طبعی و فطریّ (اثرش در کردار آشکار) باشد و دیگری علم مسموع و شنیده شده (از راه آموختن و مطالعه). و علم مسموع سود ندهد هرگاه مطبوع نباشد.» (محقق)

برگرداندن فتوا هم برمی‌گردد. فتوا از اول
بر نمی‌گردد بلکه از اول نفس برمی‌گردد و این خطر
است انسان باید از او بترسد، نفس که برگشت حرف
برمی‌گردد تأیید و تنقیح‌ها برمی‌گردد نظرات
برمی‌گردد چون نفس برگشته است!

دیروز در کتابی می‌خواندم - بچه‌ها از حرم
خریده بودند - یک قضیه جالبی از کربلایی کاظم بود
که قرآن را حفظ کرده بود؛ نوشته بود که بعضی از
اوقات طلبه‌ها دعوتش می‌کردند و به مدرسه فیضیه
می‌آمد و همین که غذا می‌خورد می‌رفت بیرون غذا
را برمی‌گرداند، می‌گفتند که چرا این‌طوری
می‌کنی؟! می‌گفت که این غذا شبهه‌ناک بود و همین
که خوردم احساس کردم آن نوری که در دلم
به واسطه قرآن هست آن نور کم شد! همین که این را
خوردم آن نور کم شد! و می‌رفت غذا را
برمی‌گرداند! ما خیلی کارمان خراب است! یعنی آن
نوری که در دلش بود باعث می‌شد که این قرآن را
بخواند نه اینکه قرآن را واقعاً مثل ضبط صوت حفظ
بود نه، بلکه آن نوری که در دلش بود علت برای
ظهور بود و وقتی آن نور کم می‌شد شاید اگر از او

می‌پرسیدند نمی‌دانست! چون به آن نور مربوط می‌شد. حالا ما حفظی می‌دانیم همین سنی‌های مکه هم قرآن را حفظ هستند و در نماز می‌خوانند اما وقتی می‌خوانند حال آدم به‌هم می‌خورد! یکی از اینها بود شبها که بلند می‌شدم می‌گفتم خدا کند این نخواند! همین که شروع می‌کرد به الحمدلله اصلاً زیرو رو می‌کرد معلوم نبود آنجا چه خبر بود! این قرآن هم حفظ است ولی قرآن بدون نور را حفظ است! یعنی فقط عبارت حفظ است! لذا وقتی نگاه می‌کنیم همیشه به جملات می‌پردازد! مثل آن کسی که در مدینه هست - این سید یک وقتی دست‌کاری‌اش کرده بود - اصلاً ظلمت و کدورت از صدای اینها با تلاوت قرآن بیرون می‌آید! دارد قرآن می‌خواند ولی پس چرا ظلمت بیرون می‌آید؟! پس چرا آدم مکدر می‌شود؟!

حقیقت قرآن

معلوم می‌شود این قرآن فقط الفاظ نیست [فقط

الفاظ] ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ﴾^۱

^۱ . سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۲ . امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۱۰.

نیست بلکه قرآن یک نوری است که هر شخصی به آن مقداری که از این نور کسب کرده از این قرآن بهره دارد حالا چه قرآن را حفظ باشد یا نباشد. آن نور را اگر انسان داشته باشد قرآن را می‌فهمد و اگر آن نور را نداشته باشد نمی‌فهمد! خمر را می‌گوید: حلال است و صلاة را می‌گوید: حرام است.

اینکه این‌همه گفتند که مجتهد باید اول تذکیر شده باشد تا بعد فتوا بدهد به‌خاطر همین مسئله است نفس باید طاهر باشد تا وقتی فتوا می‌دهد درست فتوا بدهد! این استدلال براءت با استدلال احتیاط را می‌داند ولی کدام را می‌گیرد؟! این نفس باید طاهر باشد!

حالا این یکی است که ما به‌خاطرش تعجب می‌کنیم دیگر بماند مسائل اجتماعی و دیگر جریانات و اینها! آن وقت یکی هم درمی‌آید می‌گوید که این موسیقی‌ها دیگر خسته‌کننده است باید بیاورند شاد بزنند و برقصدند و فلان! چرا این حرف را می‌زند؟! چون نفس برگشته و اصلاً دیگر حرام

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای خدا را آن طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست بجای آورید»

نمی‌فهمد چیست! همه چیز را حلال می‌داند! اصلاً
دیگر حرامی برای او وجود ندارد! جدی‌ها! یعنی
اصل نفس یک نفسی است که دیگر کفّ برایش معنا
ندارد کفّ نفس معنا ندارد چنان ظلمت این نفس را
گرفته که دیگر خدا به اندازه سرسوزنی روزنه در دل
او نگذاشته است! به کشتن امام حسین هم فتوا
می‌دهد! همین شریح قاضی به کشتن امام حسین فتوا
می‌دهد،^۱ چرا؟! چون آن قدر مال حرام خورده و در
دستگاه بوده و از این مال‌های حرام و رشوه و
مالیات‌های به زور و این چیزها خورده که دیگر
جایی نمانده است! تمام تاریک شد وقتی تاریک
بشود آن وقت دیگر امام حسین را به نورانیت
نمی‌بیند تا اینکه بدنش بلرزد! امام حسین را هم مثل
سایر افراد می‌بینید! پسر پیغمبر را هم مثل سایر افراد
می‌بیند لذا دیگر بدنش هم نمی‌لرزد و خیلی راحت
سرش را هم می‌برند، همان طور که این کار را کردند
و می‌گویند: می‌خواست نکند!

^۱ . تذکرة الشهداء، ج ۲، ص ۱۲.

اللهم صل على محمد و آل محمد